

## روایت شجونی از اصرار جهان پهلوان تختی

۱۶ بهمن ۱۳۹۴ ساعت ۲۰:۲۰

تلفن زنگ خورد. گوشی را برداشتم. یک نفر پشت تلفن سه بار گفت: «شجونی قبرت حاضر است!». سرهنگ "عربی" از ساواک بود. ماجرای منبر رفتنم و دفاع از طلاب مظلوم فیضیه را فهمیده بود. می گفت «شجونی ببینمت ناخن هایت را می کشم!».

جوان و تاریخ- کشکول

تلفن زنگ خورد. گوشی را برداشتم. یک نفر پشت تلفن سه بار گفت: «شجونی قبرت حاضر است!». سرهنگ "عربی" از ساواک بود. ماجرای منبر رفتنم و دفاع از طلاب مظلوم فیضیه را فهمیده بود. می گفت «شجونی ببینمت ناخن هایت را می کشم!».

خیلی ترسیده بودم. وارد مسجد ارک شدم. جمعیت موج می زد. ماشین های ساواکی ها هم منتظر بودند. این میدان رزم آور دیگری می خواست. خواستم برگردم.

ناگهان دو دست تنومند بازویم را گرفت. تختی بود! لبخندش هنوز یادم هست. از او اصرار و از من انکار. آخر سر هم مرا راهی منبر کرد...

منبع:

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۱۹۷۷۴/روایت-شجونی-اصرار-جهان-پهلوان-تختی>